حمید سبزواری (شاعر) | امیر حسین فردی (نویسنده) | ابوالفضل عالی (کرافیست) | حسن شایانفر (محقق) | شهید رسول کاظم‌نژاد (عکاس) | شهید احمد زارعی (شاعر) | مهرداد اوستا (شاعر) | حسن روح‌الامین (نقاش) | سیدشجاع طباطبایی (کاریکاتوریست) | حبیب‌الله معلمی (شاعر) | علیرضا قزوه (شاعر) | محمد علی گودینی (نویسنده) | علی‌محمد مؤدب (شاعر) | محمد مهدی سیار (شاعر) | سیمین‌دخت وحیدی (شاعر) | امیر حسین صلواتیان (تصویرگر)

علی علیپور

«خط‌ها و خاطره‌ها»؛
روایت زندگی علامه مصباح یزدی از زبان شاگردان و نزدیکان

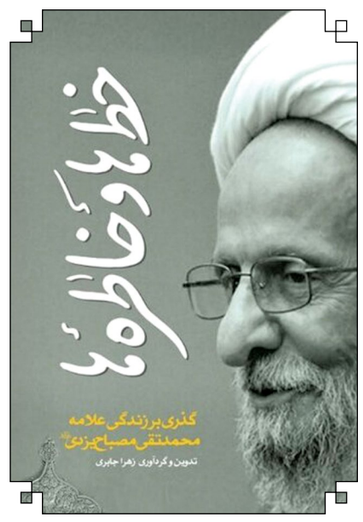

کتاب «خط‌ها و خاطره‌ها؛ گذری بر زندگی علامه مصباح یزدی(ره)» به تدوین زهرا جابری، مجموعه‌ای از خاطرات و روایت‌هایی درباره زندگی شخصی، علمی، اخلاقی و فکری علامه محمدتقی مصباح یزدی(ره) است. این کتاب از سوی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) منتشر شده و نخستین چاپ آن در سال ۱۴۰۱ به انتشار رسیده است. «خط‌ها و خاطره‌ها» تا زمستان ۱۴۰۲ به چاپ سوم رسیده است.

محور اصلی کتاب، روایت زندگی علامه از خلال خاطرات شاگردان، دوستان و اطرافیان اوست. در بخش‌های مختلف کتاب، از دوران کودکی و تحصیل علامه تا مسیر علمی، فعالیت‌های آموزشی و فرهنگی، ارتباط با استادان و شاگردان و دیدگاه‌های او درباره مسائل اجتماعی و فکری روایت‌هایی ارائه شده است. در کنار این موضوعات، بخش قابل‌توجهی از خاطرات به رفتارهای شخصی و ویژگی‌های اخلاقی و معنوی او اختصاص دارد.

اخلاص در زندگی روزمره

یکی از موضوعاتی که در خاطرات کتاب تکرار می‌شود، توجه علامه مصباح یزدی به اخلاص و ارتباط با خداست. این ویژگی در برخی روایت‌ها نه در قالب توصیه‌های کلی، بلکه در رفتارها و گفت‌وگوهای روزمره او روایت شده است.

حجت‌الاسلام قاسم روان‌بخش در یکی از خاطرات، از گفت‌وگویی با علامه یاد می‌کند که برای او قابل‌توجه بوده است. علامه در این گفت‌وگو می‌گوید: «یادم نمی‌آید در عمرم کاری برای غیر خدا کرده باشم، شما هم سعی کنید برای غیر خدا کار نکنید که ضرر می‌کنید.»

روان‌بخش در ادامه این خاطره، پاسخ خود را چنین نقل می‌کند: «خیلی سخت است!» و علامه در پاسخ می‌گوید: «سخت است اما با تمرین آسان می‌شود.»

در بخش‌های دیگری از کتاب نیز به توصیه‌های معنوی علامه اشاره شده است؛ از جمله تأکید بر برگزاری جلسات ختم صلوات، توسل، اطعام و انفاق. این خاطرات، بخش دیگری از زندگی او را در کنار فعالیت‌های علمی و اجتماعی روایت می‌کنند.

صراحت در بیان دیدگاه‌ها

صراحت در سخن گفتن نیز از ویژگی‌هایی است که در روایت‌های کتاب درباره علامه مصباح یزدی مورد توجه قرار گرفته است. در این خاطرات، او فردی معرفی می‌شود که در بیان دیدگاه‌های خود اهل تعارف نبود و آنچه را درست می‌دانست، صریح بیان می‌کرد.

در بخشی از کتاب درباره این ویژگی آمده است که هرگاه علامه احساس می‌کرد انتقاد یا حمله‌ای متوجه انقلاب و نظام شده است، با صراحت وارد میدان می‌شد و از مواضع خود دفاع می‌کرد. در همین روایت‌ها، دیدگاه او درباره نسبت خشونت و نرمش نیز مطرح شده است؛ اینکه نمی‌توان به صورت مطلق هر خشونتی را بد و هر نرمشی را مطلوب دانست و هرکدام باید در چارچوب و با قیود مشخص بررسی شوند.

این صراحت، در روایت‌های کتاب، در کنار فعالیت‌های علمی و اخلاقی علامه و حضور او در مسائل اجتماعی و فکری قرار گرفته است. همچنین به واکنش مخالفان او به برخی دیدگاه‌هایش اشاره شده و آمده است که علامه تلاش می‌کرد در بیان مواضع خود تحت تأثیر این واکنش‌ها قرار نگیرد.

سال‌های تدریس و فعالیت علمی

بخش دیگری از «خط‌ها و خاطره‌ها» به فعالیت‌های علمی علامه اختصاص دارد. او سال‌های زیادی به تدریس فلسفه، تفسیر قرآن، اخلاق و علوم اسلامی پرداخت و در تربیت شاگردان و نیروهای علمی نیز نقش داشت.

روایت‌های کتاب از این دوره، در کنار خاطرات مربوط به زندگی شخصی و اخلاقی، تصویری از مسیر علمی علامه

ارائه می‌کنند؛ مسیری که با تدریس و ارتباط با استادان و شاگردان همراه بوده است.

پیوند با مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره)

نام علامه مصباح یزدی با مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) نیز پیوند دارد. این مؤسسه با هدف گسترش آموزش و پژوهش در علوم اسلامی و انسانی و تربیت نیروهای متخصص و متعهد شکل گرفت و در حوزه‌هایی همچون فلسفه، کلام، اخلاق، تفسیر و علوم قرآنی، علوم سیاسی، اقتصاد، حقوق و دیگر رشته‌های علوم انسانی فعالیت دارد.

بررسی مسائل علوم انسانی با تکیه بر مبانی اسلامی و پاسخ‌گویی علمی به مسائل فکری و فرهنگی جامعه، از رویکردهای این مجموعه عنوان شده است. این مؤسسه همچنین در زمینه انتشار کتاب‌ها و آثار پژوهشی فعالیت دارد و آثاری در حوزه فلسفه اسلامی، معارف قرآن، اخلاق، اندیشه سیاسی اسلام و علوم انسانی اسلامی منتشر کرده است.

«خط‌ها و خاطره‌ها» نیز در همین مجموعه منتشر شده است و روایت‌های آن در کنار معرفی بخش‌هایی از زندگی شخصی علامه، به فعالیت‌های علمی، آموزشی و فرهنگی او نیز می‌پردازند.

روایت یک زندگی از خلال خاطرات

«خط‌ها و خاطره‌ها» در مجموع تلاش می‌کند زندگی علامه مصباح یزدی را از زاویه‌های مختلف روایت کند؛ از دوران کودکی و تحصیل و سال‌های تدریس گرفته تا خاطرات شاگردان و نزدیکان درباره رفتارهای شخصی، توصیه‌های اخلاقی و حضور اجتماعی او.

در این میان، خاطرات مربوط به اخلاص، ارتباط با خدا، صراحت در بیان دیدگاه‌ها و فعالیت‌های علمی، بخش‌هایی از زندگی علامه را روایت می‌کنند که در کنار آثار علمی و مواضع فکری او قرار می‌گیرند. این کتاب از طریق مجموعه‌ای از روایت‌های شاگردان، دوستان و اطرافیان، تصویری از زندگی شخصی و علمی علامه مصباح یزدی ارائه می‌کند؛ کتابی که نخستین چاپ آن در سال ۱۴۰۱ منتشر شد و تا زمستان ۱۴۰۲ به چاپ سوم رسید.

گفت‌وگو با سید محسن یزدانی کچوئی خواننده متعهد اصفهانی

ضرورت پایبندی به سبک بزرگان در ساحت آواز ایرانی

گالیا توانگر

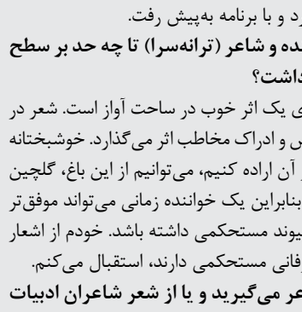

سید محسن یزدانی کچوئی متولد ۱۷ اردیبهشت ۱۳۶۹ اهل باغ بهادران اصفهان است. وی بر گوشه‌ها و ردیف‌های آوازی تسلط داشته و توأمان پاپ و سنتی می‌خواند. یکی از کارهای آماده پخشش با نام «کجایی؟» را تقدیم به محضر پرنور امام زمان (عج) کرده است. وی از سال ۱۳۸۷ کار آواز را شروع کرده و از شاگردان بااستعداد استاد سید رضا طباطبایی است.

***

*** از چه سالی و چطور جذب هنر خوانندگی شدید؟**

من از سال ۱۳۷۸ یعنی دوران کودکی و نوجوانی می‌خوانم. یادم می‌آید، در دوران دانش‌آموزی همیشه قرائت آیاتی از قرآن کریم سر صف صبحگاه با من بود. بعدها در گروه سرود مدرسه فعالیت داشتم.

*** الگوی شما در هنرتان چه کسی است و چرا؟**

استادم جناب آقای سید رضا طباطبایی هستند. ایشان یکی از بهترین استادان حال حاضر اصفهان محسوب می‌شوند که به بهترین روش‌ها به هنرجویانش آموزش داده و بسیار دلسوز و مهربان‌اند. استاد علی زند وکیلی الگوی من در زندگی هنری‌ام هستند که بسیار در نوازندگی، آوازخوانی تصنیف و سلفژ کاربلد و حرفه‌ای درخشیده‌اند. ایشان نیز با شاگردان‌شان مهربان و دلسوز برخورد کرده و دانش خود را در اختیارشان قرار می‌دهند.همچنین از محضر استاد علی‌اصغر شاه زیدی که بسیار کاربلد، خوب و دلسوزند، بهره فراوان برده‌ام.

*** کمیت و کیفیت کلاس‌های آموزش خوانندگی را چطور ارزیابی می‌کنید؟**

در حال حاضر اغلب کلاس‌ها تمرکزشان بر آموزش تئوری است و آن سبک آموزش و یادگیری را که مثلاً در جلسات استاد وحید تاج و استاد علی زند وکیلی سراغ داریم، در جلسات دیگر کمتر می‌بینیم. آموزشی که بر پایه تئوری باشد و کارگاهی برگزار نشود، یادگیری را برای هنرجو سخت و پیچیده می‌کند.

*** در این عرصه ویژگی افرادی که ماندگار خواهند شد، چه هستند؟**

خیلی‌ها مدعی‌اند که در عرصه آواز دلی کار می‌کنند، اما دلی کارکردن هنرمند را به جایی نمی‌رساند. درست است که در هر هنری عشق و علاقه حرف اول را می‌زند، اما باید دانش درست خواندن را کسب کرد و با برنامه به‌پیش رفت.

*** انتخاب شعر و همبستگی بین خواننده و شاعر (ترانه‌سرا) تا چه حد بر سطح کاری که ارائه می‌شود، تأثیر خواهد داشت؟**

شعر خوب یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های یک اثر خوب در ساحت آواز است. شعر در حقیقت جان کار است و مستقیم بر احساس و ادراک مخاطب اثر می‌گذارد. خوشبختانه ادبیات ما از شعر خوب غنی است. هر آن اراده کنیم، می‌توانیم از این باغ، گلچین کرده و اثری در خور توجه را ارائه دهیم؛ بنابراین یک خواننده زمانی می‌تواند موفق‌تر دیده شود که با ادبیات و شعر کلاسیک پیوند مستحکمی داشته باشد. خودم از اشعار کلاسیک و از اشعاری که بار معنوی و عرفانی مستحکمی دارند، استقبال می‌کنم.

*** شعر کارتان را مستقیم از شاعر می‌گیرید و یا از شعر شاعران ادبیات کلاسیک ایران بهره می‌برید؟**

همیشه ترجیح داده‌ام با جامعه ادبی مأنوس باشم و اغلب شعر را مستقیم از شاعر و ترانه‌سرا دریافت می‌کنم.

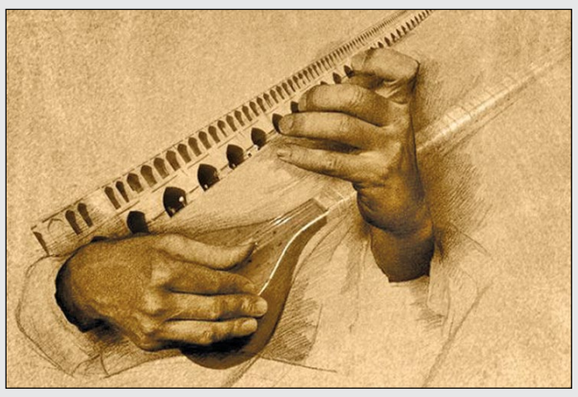

*** شما بیشتر در کدام دستگاه و به چه سبکی می‌خوانید؟**

همه دستگاه‌ها را تجربه کرده‌ام.

*** در بین سازهای سنتی به کدام علاقه بیشتری دارید؟ چرا؟**

علاقه من به ساز سنتور و پیانوست.

سنتور سازی‌ست که شما هر آهنگی بخواهید، می‌توانید با آن بنوازید و برای یادگیری بسیار ساز خوبی است. سه‌تار را به عنوان‌سازی بسیار ظریف و خوش‌صدا می‌شناسند. پیانو نیز ساز بسیار قدیمی محسوب می‌شود که برای شنونده بسیار آرام‌بخش است.

*** وضعیت موسیقی پاپ را چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

بازار موسیقی پاپ فراز و نشیب زیادی دارد، برخی خواننده‌ها خیلی خوب کار می‌کنند و اجرای برخی هم اصلاً قابل‌قبول نیست؛ این خوانندگان به سبک استادان بزرگ پایبند نیستند و با این ادعا که می‌خواهند سبک جدیدی نوآوری کنند، واقعاً به پیکره آواز ضربه می‌زنند.

*** آیا پایبندی به سبک استادان بزرگ در نسل امروز هم رعایت می‌شود؟**

پشت هر نوآوری باید آشنایی و اشراف کامل نسبت به سبک و توانایی گذشتگان در عرصه آواز وجود داشته باشد، ضمن اینکه نوآوری باید روی قاعده و اصولی بنا شود. عجیب‌تر اینکه برخی آموزشگاه‌ها بدون آموزش دقیق پایه‌های سنتی آواز، شاگردان را به لبه پرتگاه به اصطلاح نوآوری در خواندن و ایجاد سبک جدید می‌کشانند. یک خواندن بی‌قاعده و کمک‌گرفتن از هوش مصنوعی را نمی‌شود سبک جدید و نوآوری تلقی کرد.

*** برنامه آینده شما در عرصه خوانندگی چیست؟**

من همیشه خودم را آماده یادگیری بیشتر در هنر آواز قرار داده‌ام. برنامه‌ام این است که هر روز بیشتر بیاموزم و تجربه کنم. امید دارم در این مسیر به مدد الهی از حمایت مردم نیز بهره‌مند گردم.

سالاد با طعم پاپریکا

مریم عرفانیان

شهر بعد از یک جنگ تمام‌عیار بوی تازگی می‌داد. انگار نه انگار که تا چند هفته قبل موشک‌باران بود! خیلی کم پیش می‌آمد هوای تهران تمیز باشد و آسمانش آبی.

کیان از پنجره طبقه پنجم به ساختمان‌ها خیره شد. ماگ قهوه را سر کشید. ابرها در آسمان شناور بودند. گاهی صدای غرش اگزوز اتوبوس می‌پیچید و بوق ماشین‌ها. به طرف آشپزخانه رفت تا ظرف سالاد پاپریکا را از یخچال بردارد. یکشنبه‌ها ناهار را در شرکت می‌خورد. شرکت کوچک واردکننده لوازم یدکی بود و او حسابدار آنجا. با نوسانات بورس در ایام جنگ، کار و بار رونق نداشت.

به‌جز او کسی در آشپزخانه نبود. پشت میز نشست و قاشق قاشق، سالاد را به دهان گذاشت. طعم پاپریکای ملایم و فلفلی را مزه‌مزه کرد. نگاهش به آسمان چرخید، همه چیز به نظرش خوب بود، دیگر از غرش موشک‌ها و صدای پدافندها خبری نبود. بدجور دلش هوای بیرون کرد. قدم زدن در پارک و رفتن کافه کتاب... اول باید برمی‌گشت خانه و لباس‌هایش را عوض می‌کرد. سالاد را خورده نخورده از پشت میز بلند شد و از صفحه اتوماسیون، نامه مرخصی‌اش را رد کرد. بند بلند کیف سیاهش را روی شانه انداخت و بیرون رفت. هندزفری را در گوش‌هایش گذاشت و آهنگ فرانسوی پلی کرد. دوست‌داشتنی‌ترین قسمت مسیر برگشت، از چهارراه ولی‌عصر تا میدان انقلاب بود. هر روز از آنجا می‌گذشت و فروشنده‌هایی را می‌دید که جلوی مغازه‌هایشان نشسته بودند، سیگار می‌کشیدند و از سیاست حرف می‌زدند. تازگی‌ها نُقل حرف‌هایشان بسته شدن تنگه هرمز بود و مذاکرات، اسرائیل و لبنان!

به اوج آهنگ که رسید، بی‌اختیار سمت بساط کتاب‌های دست دوم کنار پیاده‌رو رفت. روی دو پا نشست و یکی‌یکی کتاب‌ها را برانداز کرد. نگاه کیان روی کتابی با عکس سهراب سپهری ثابت ماند. آن را برداشت و ورق زد. پیرمردی که خودکاری پشت گوش داشت و روی چهارپایه فلزی نشسته بود؛ به او نگاه کرد.

ـ شعرای سهراب رو دوست دارم. این کتاب تو بازار گیر نمیاد، بردار که از دست ندیش جووون.

صدای پیرمرد بین آهنگ فرانسوی خوب شنیده نمی‌شد، کیان هندزفری را کمی هل داد تا گوش‌هایش آزاد شوند. پیرمرد درباره کتاب توضیح داد.

ـ ما که شعرای سهراب رو خوندیم نفهمیدیم خطاب به کدوم زن می‌نوشت.

کتاب‌فروش بی‌آنکه او سؤال کند با آب و تاب از سهراب حرف می‌زد. کیان کتاب را باز کرد و مردمک سیاه چشم‌هایش روی صفحه اول چرخید.

ـ مثلاً این شعرش مشخصه که یک چیزیش بوده: «دیدم حوری دختر بالغ همسایه/ پای کمیاب‌ترین نارون روی زمین/ فقه می‌خواند.»

کیان لحظه‌ای خیال کرد در نشست ادبی شرکت کرده. سر بلند کرد و به فروشنده لبخند زد. پیرمرد خودکار را از پشت گوش برداشت و به حالت سیگار بین دو انگشتش گرفت. اشاره کرد به کتابی با تصویر احمد محمود و ادامه داد: «برای این دوره و زمونه که همه جا جنگه، از این نویسنده بخون.»

کیان پیرمرد را از نظر گذراند؛ موهای جوگندمی، بینی درشت با لب‌هایی باریک که زیر سیبیل‌های ستارخانی‌اش پنهان شده بود! با خودش فکر کرد احتمالاً از آن ورشکسته‌های روزگار است که در این آشوب بازار سهام، مال و منالش را از دست داده و حالا برای سرگرمی به کتاب‌فروشی روی آورده. برای اینکه پیرمرد بدش نیاید سرش را به تأیید حرف‌های او تکان داد. کتاب را سرجایش گذاشت و به کتاب‌های دیگر نگاه کرد. یکهو با دیدن جلد زرد یکی از کتاب‌ها، دلش لرزید! با خودش کلنجار رفت که آن را بردارد یا نه. نفس بلندی کشید و این‌پا آن‌پا کرد. طاقت نیاورد. خم شد و کتاب را برداشت. پیرمرد به کیان نگاه کرد.

ـ این خیلی موضوع جالبه اگه بفهمی چطور دستم رسیده، با صد برابر قیمت ازم می‌خریش، دیگه الان عتیقه‌س.

کیان با عجله هندزفری را جمع کرد و چپاند توی جیبش. کف پیاده‌رو چهارزانو نشست. کتاب را باز کرد و ورق زد. فروشنده ادامه داد: «من سه بار خوندمش؛ روانشناسیه.»

کیان بی‌آنکه جوابی بدهد تند و تند کتاب را ورق می‌زد.

ـ اگه می‌خوای از رمز و رموز موفقیت بفهمی و عاشق دنیای اطرافت بشی، این کتاب انگیزشی رو پیشنهاد می‌کنم.

کیان حواسش را به لکه قهوه‌ای رنگ حاشیه‌ی کتاب جمع کرد و با صدای بلند گفت: «مگه میشه؟»

پیرمرد ناگهان به سمتش چرخید!

ـ قیمت رو می‌گی؟ خبر داری چاپ جدیدش چنده؟

کیان چشم از لکه‌ی قهوه‌ای برنداشت، فقط گفت: «نهههه! کتاب رو می‌گم.»

فروشنده دستی به سیبیلش کشید: «چاپ جدیدش چهارصد هزار تومنه؛ ولی تو این رو ارزون می‌خری جووون... خیلی ارزون.»

کیان دست‌نوشته‌ی بالای صفحه اول را با نگاه خواند و زیر لب چیزی گفت. کتاب را به صورت چسباند، چشم‌هایش را بست و نفس کشید. صدای سوسن در گوشش پیچید.

ـ می‌دونستی روانشناسی زرد درباره‌ی عشق چی می‌گه؟

ـ نه! چی میگه؟

ـ میگه من تو رو همونطوری که هستی می‌خوام؛ نه اونطوری که می‌خوام... اصلاً فهمیدی چی میگم؟

با خنده‌های سوسن، نگاه کیان دوید پشت شیشه‌ی بخارگرفته‌ی کافه. اواخر دی بود و هوای بیرون بدجوری سرد.

چند ماهی می‌شد که در یک جلسه بحث سیاسی با سوسن آشنا شده بود. کیان مبادی‌آداب و شهرستانی بود. تا دانشگاه تهران قبول شد، مادر نصیحتش کرد گیر دخترهای سانتی‌مانتال نیفتد و برایش دختر محترم خانم همسایه را در نظر دارد. بحثشان بالا گرفت. خارج از جلسه می‌خواست سوسن را توجیه کند که حجابش مناسب نیست؛ ولی همین که نگاهش به چشم‌های کشیده و عسلی‌اش افتاد چیزی نگفت. به نظرش دختر دیگری با صورت استخوانی و موهای مجعد وجود نداشت که این‌قدر جذاب باشد. گاهی چت می‌کردند و ارتباطشان به کافه، رستوران و سینما کشیده شد. یکشنبه‌ها سینما می‌رفتند، بعد روی نیمکت پارک می‌نشستند و فیلم را نقد می‌کردند.

سوسن ظرف سالاد پاپریکا را که سفارش داده بودند، گذاشت جلوی او.

ـ تو چه فکری کیان؟

ـ توی فکر اغتشاشاتم.

سوسن سرخ شد. بلند گفت: «ما نمی‌گیم اغتشاش! ما می‌گیم اعتراض. ما نمیگیم کشته‌شدگان میگیم جاویدنام‌ها.»

ـ حالا! هر چی شوما بگین. لابد منتظرین از اون ور آب یک عمو ترامپی بیاد و از دست امثال ما نجاتتون بده؟

سوسن چنگالش را فرو برد توی ظرف سالاد.

ـ بعله آآآقاااا؛ هر چی ما بگیم. اصلاً شوما که اونوری‌ای چرا عاشق یکی که اینوریه شدی؟

گفت‌وگویشان هر بار به چالش کشیده می‌شد. کیان به صورتش خیره شد. بینی قلمی و لب‌های سرخ! توی دلش گفت: «مان از چشم‌هات...»

ـ عشق این حرفا رو نمی‌شناسه.

ـ من به ازدواج اعتقاد ندارم. دوران پُست‌مدرنه آقا کیان.

سوسن این را گفت و برای حرف‌هایش نقل قولی از نویسنده‌های روانشناسی آورد. نویسنده‌هایی که کیان اسمشان را نشنیده بود. گاهی فکر می‌کرد سوسن حرف‌ها را از خودش ساخته تا عقیده‌اش را تحمیل کند. صدایی نازک، کیان را به خود آورد.

ـ آقا کتاب بینوایان رو دارین؟ سه جلدی قدیمی‌ش رو می‌خوام.

پیرمرد شروع کرد به توضیح درباره وال‌ژان.

ـ ماجرای آشنایی ماریوس و کوزت توی رمان خیلی قشنگه؛ ماریوس به انقلابی‌ها می‌پیونده و توی جنگ زخمی میشه و آخرش ازدواج می‌کنن.

دختر لبخندی عصبی زد.

ـ فقط بگین دارین سه جلدیش رو یا نه؟ چرا این‌قدر با طول و تفصیل توضیح می‌دین؟

کتاب‌فروش ساکت شد. دختر عینکش را مثل تل روی موهای مجعدش گذاشت.

ـ شاید من دوست نداشته باشم این‌قدر برام توضیح بدین. ولش کن، از جای دیگه می‌گیرم.

و راهش را کشید و رفت. فروشنده غرولند کرد: «بیا و خوبی کن.»

کیان با نگاه دختر را دنبال کرد. قد و قامتش شبیه سوسن بود. دوباره سرش را انداخت روی کتاب؛ بوی قهوه در مشامش پیچید.

ـ چیه؟ فک نمی‌کردی با یکی مثل من آشنا بشی آقاااا؟ یکی که هاااشق اخبار اینترنشناله و کلی برنامه چیده بره اون ور؟

سوسن موبایلش را روشن کرد. موسیقی فرانسوی را پلی کرد و گذاشت کنار فنجان قهوه.

ـ اصلاً ببین کیان هیچی ما شبیه نیست. تو شهرستونی‌ای و من تهرونی. خونواده من وضع مالی خوبی دارن و تو با حقوق کارمندی. تو آرومی و من عصبی. تو عاشق موسیقی سنتی‌ای و من فرانسوی.

کیان قبل از آشنایی فکر نمی‌کرد دلش گیر کند به دل چنین دختری. گاهی خودش را سرزنش می‌کرد چرا با سوسن تا این حد پیش رفته!

ـ اگه خوشت نمیاد کتابای دیگه هم هست جووون. کتاب‌فروش خودکار را دوباره پشت گوشش گذاشت.

ـ بگو مد نظرت چه کتابی هست تا ببینم دارمش یا نه؟

انگار منتظر جواب کیان بود.

ـ با این جنگی که شد خیلیا رفتن شهرستان و کتابای قفسه‌هاشون رو آوردن پیش من.

اشاره کرد به کتابی که کیان در دست داشت.

ـ البته جریان اون کتاب فرق داره هاااا.

خنده‌های سوسن پیچید در سرش.

ـ خب! پسر شهرستونی، پس تو به اعتراضات میگی اغتشاش! نُه، نُه ... من و تو هیچ تشابهی به هم نداریم.

کیان نمی‌دانست چرا برخلاف درگیری‌هایی که با خودش دارد، باز هم با سوسن قرار می‌گذارد. سوسن خونگرم بود؛ ولی از دوست داشتن حرف نمی‌زد. فقط گاهی شعرهای سهراب و شاملو را برایش می‌فرستاد و قلب کیان تند می‌تپید. او بعد از هر قرار، شور و شوق داشت و منتظر تماس بود.

کیان هنوز در شوک دیدنِ شعر اول کتاب بود و پیرمرد همچنان توضیح می‌داد.

ـ بعضیا کتاب هدیه می‌خرن؛ ولی نمی‌خونن. بعضی هم دوره‌ی عاشقی رو گذروندن و کتابای هدیه‌ای رو می‌ارن می‌فروشن.

ـ ماجرای این کتاب چیه؟

پیرمرد از جا بلند شد. کتاب را از دست کیان گرفت و به قیمت پشت جلد نگاه کرد.

ـ این رو کسی برای فروش نیاورد.

همان‌طور که با دستمال گرد و غبار آن را می‌گرفت ادامه داد: «صاحبش یه دختری، فک کنم اسمش سوسن بود... همش می‌اومد از من کتاب می‌خرید. اهل شهرستان بود و با دو تا از دوستاش تو خونه‌ی اجاره‌ای ۳۸ متری زندگی می‌کردن. حتی پول خرید کتاب رو نداشت، اما قسطی می‌خرید. سر و وضعش خیلی مرتب بود هاااا.»

پیرمرد کتاب را داد دستش. کیان زل زد به دهان کتاب‌فروش.

ـ این کتاب مال همون دختره‌س. توی جریان ۱۸ و ۱۹ دی‌ماه عکس و فیلم گرفت و فرستاد برای اون‌ور آبیا و پول گرفت. اینا رو بعداً دوستاش تعریف کردن. آخرش می‌دونی سرنوشتش چی شد؟

کیان کتاب را میان دست‌هایش فشرد. تصویر آخرین روز با سوسن از مقابل چشم‌هایش گذشت؛ روزی که با شعری از قیصر امین‌پور تمام شد. شعری در صفحه اول همان کتاب.

صدای سوسن در گوشش زنگ زد: «ببین کیان! من و تو نوجوون نیستیم که درگیر عشق رمانتیک بشیم. من دنبال رفتن اون‌ورم و به ازدواج فکر نمی‌کنم.»

کیان که هاج‌وواج نگاهش می‌کرد، گفت: «ولی من به این نوع رابطه‌ها معتقد نیستم. آخرش به کجا ختم میشه؟ اصلاً آدمایی مثل تو که همه چی رو می‌خوان تغییر بدن به کجا می‌رسن؟»

سوسن طاقت نیاورد. همان‌طور که وسایلش را از روی میز جمع می‌کرد، دستش به فنجان قهوه خورد. قهوه ریخت روی ورق‌های کتابی با جلد زرد که کیان برایش هدیه آورده بود.

ـ تو یه آدم قضاوتگری و نمی‌تونم با افکار عصر حجری‌ت کنار بیام.

سوسن کتاب را برداشت و جلوی صورت گرفت.

ـ این رو هم با خودم می‌برم تا همیشه یادم باشه گیر آدمایی مثل تو نیفتم که عشق رو طناب می‌دونن برای بستن دست‌وپای زن. برای همیشه بلاکت می‌کنم.

با سرفه‌های پیرمرد، کیان آهسته پرسید: «سرنوشتش چی شد؟ سرنوشت اون دختر؟»

ـ اوایل عید امسال، اسرائیل ساختمونای مسکونی خیابان جاجرودیِ حوالی میدون رسالت رو موشک زد. خونه‌ی دخترا هم از بین رفت. مثل اینکه فقط سوسن اونجا بوده و دوستاش رفته بودن شهرستون.

کیان آب دهانش را به سختی قورت داد: «یعنی سوسن!»

پیرمرد نفسی عمیق کشید.

ـ موند زیر آوار... این کتابا رو دوستاش آوردن. مثل اینکه وصیت کرده بود کتاب متابش رو بیارن پیش من.

نگاه کیان روی صفحه‌ی اول کتاب رفت. دستخط خودش را خوب می‌شناخت:

«حرف‌های ما هنوز ناتمام
تا نگاه می‌کنی
وقت رفتن است.»

چند اسکناس به قیمت پشت جلد روی کتاب‌ها گذاشت و از جا برخاست. پیرمرد پرسید: «فقط همین؟ کتاب دیگه‌ای نمی‌خوای؟»

کیان جوابی نداد، کتاب را سُراند توی کیفش. هنزفری را در گوش‌هایش گذاشت و آهنگ فرانسوی را پلی کرد. آسمان خاکستری بود و پر از ابرهای بارانی. سیگاری گیراند، کام عمیقی گرفت و دودش را جلوی صورتش رها کرد و به سمت انقلاب راه افتاد.

از برنامه کودک تا جنگ غزه؛ میس ریچل یک میلیون دلار برای فلسطین داد

محمد محمدی

میس ریچل، چهره شناخته‌شده برنامه‌های آموزشی کودکان در آمریکا، اعلام کرد یک میلیون دلار به صندوق امداد کودکان فلسطین اهدا می‌کند؛ رقمی که در واکنش به کمک مشابه مکِلمور اعلام شد.

ریچل آکِرسو، هنرمند حوزه کودک و نوجوان که میلیون‌ها کودک او را با نام «میس ریچل» می‌شناسند، این روزها حمایتش از کودکان فلسطینی در رسانه‌ها مطرح شده است. آکِرسو که فعالیت خود را با تولید برنامه‌های آموزشی برای کودکان خردسال آغاز کرد، در ۱۷ سپتامبر اعلام کرد یک میلیون دلار برای حمایت از کودکان فلسطینی اهدا خواهد کرد که به گفته او برای تطبیق با کمک یک میلیون دلاری مکِلمور خواننده حامی فلسطین در نظر گرفته شده است.

میس ریچل برای مخاطبان ایرانی احتمالاً چهره‌ای کمتر شناخته‌شده است، اما در آمریکا و میان خانواده‌های دارای کودک خردسال، از چهره‌های شناخته‌شده حوزه سرگرمی و آموزش کودکان به شمار می‌رود. برنامه‌هایش پس از قرارداد با نتفلیکس به مخاطبان گسترده‌تری رسید. او فعالیت رسانه‌ای خود را با تولید محتوای آموزشی برای کودکان پیش‌دبستانی آغاز کرد و به‌تدریج به چهره‌ای شناخته‌شده در صنعت سرگرمی کودکان تبدیل شد.

آکِرسو در سال‌های اخیر درباره مسائل بشردوستانه نیز موضع‌گیری کرده و مشخصاً درباره وضعیت کودکان در غزه سخن گفته است. او در سال ۲۰۲۵ به‌عنوان سفیر جهانی «صندوق امداد کودکان فلسطین» معرفی شد و پیش از این نیز در برنامه‌های جمع‌آوری کمک برای کودکان آسیب‌دیده از جنگ مشارکت داشت.

یک میلیون دلار در واکنش به مکِلمور

اعلام کمک مالی اخیر میس ریچل در شرایطی صورت گرفت که مکِلمور، خواننده آمریکایی، پس از کنار گذاشته شدن از تور اد شیرن اعلام کرده بود یک میلیون دلار از درآمد خود را به سازمان‌هایی اختصاص می‌دهد که در زمینه کمک به فلسطینیان فعالیت می‌کنند. بخشی از این مبلغ قرار است به «صندوق امداد کودکان فلسطین» اختصاص یابد.مکِلمور پس از انتشار خبر کمک میس ریچل نیز از اقدام او استقبال کرد. به این ترتیب، کمک مالی آکِرسو بخشی از موج تازه حمایت چهره‌های مشهور از کمک‌های بشردوستانه به فلسطینیان است؛ موجی که در روزهای اخیر و پس از حاشیه‌های مربوط به حضور مکِلمور در تور اد شیرن، دامنه بیشتری پیدا کرده است.

میس ریچل در پیام خود گفت «وظیفه‌ای اخلاقی» وجود دارد تا افراد دارای امکان و تریبون عمومی از این موقعیت برای حمایت از کودکان و حقوق انسانی استفاده کنند. او همچنین از «هر سلبریتی سفیدپوست ثروتمند» خواست مبلغی مشابه اهدا کند و درباره وضعیت کودکان فلسطینی سخن بگوید.

آکِرسو طی سال‌های اخیر حضور پررنگ‌تری در موضوعات اجتماعی و سیاسی داشته است؛ موضوعی که برای یک چهره فعال در حوزه برنامه‌های کودکان، توجه بیشتری را به مواضع او جلب کرده است. روزنامه گاردین در گزارشی که ۲۰ سپتامبر منتشر کرد، از افزایش فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی او در کنار فعالیت رسانه‌ای‌اش برای کودکان خبر داد.

از سوی دیگر، میس ریچل پیش از این نیز به دلیل مواضعش درباره جنگ غزه با واکنش‌های موافق و مخالف روبه‌رو شده بود. در ژانویه ۲۰۲۶ نیز پس از آنکه اعلام کرد به‌اشتباه یک نظر حاوی محتوای یهودستیزانه را در شبکه‌های اجتماعی پسندیده است، عذرخواهی کرد و گفت با هرگونه زبانی که جامعه یهودیان یا هر جامعه دیگری را هدف قرار دهد، مخالف است.

در هفته‌های اخیر، نام میس ریچل در کنار مکِلمور، اد شیرن و دیگر چهره‌های مشهور آمریکایی قرار گرفته است؛ اما مسیر او با بسیاری از این چهره‌ها تفاوت دارد. او از ابتدا به واسطه ارتباط با کودکان شناخته شده و حالا همان جایگاه رسانه‌ای را برای جلب توجه به وضعیت کودکان فلسطینی به کار گرفته است. کمک یک میلیون دلاری او نیز در همین چارچوب مطرح شده و به «صندوق امداد کودکان فلسطین» اختصاص خواهد یافت.